

پیش‌خواب

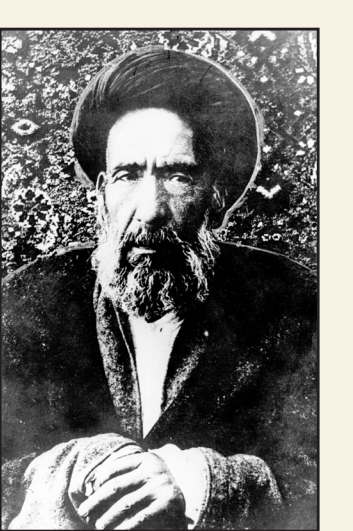
«برگ‌هایی از زندگی شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس» در آیینه یک اثر نوانتشار

«تنها در محراب» در مصاف بااستعمار و استبداد

■ سمانه صادقی

اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همان‌گونه‌که از نام آن هویداست، «برگ‌هایی از زندگی شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس» را بازخوانده است.

این پژوهش از سوی «مؤسسه فرهنگی خاکریز اندیشه» انجام شده و انتشارات شهید کاظمی آن را روانه بازار کتاب کرده است. در دیباچه این اثر، حیات سیاسی قهرمان داستان به ترتیب پی آمده روایت شده است: «سیدحسن طباطبایی زواره مشهور به مدرس در سال ۱۲۴۹ برابر با ۱۲۸۷ قمری، در شهر زواره (در قریه سرابه کچواز توابع شهرستان اردستان) در استان اصفهان متولد شد. مدرس که در دوران مشروطیت همراه با علمای بزرگ اصفهان در انجمن ولایتی این شهر عضویت یافته و در دوران موسوم به استبداد صغیر با محمدعلیشاه آشکارا به مخالفت برخاسته بود، فقط از جلسه ۱۹۵ دوره دوم مجلس – که در ۲۸ذی‌الحجه ۱۳۲۸ منعقد شده بود– به عنوان نماینده در مجلس حضور پیدا کرد… شواهد و مدارک موجود نشان می‌داد که رضاشاه برای مدتی طولانی نخواهد توانست وجود مخالف بی‌پروایی نظیر سیدحسن مدرس را در مجلس ششم تحمل کند. او که سال‌ها طعم تلخ مخالفت‌های مدرس را چشیده و بارها از سوی او تحقیر شده بود، مایل بود در اولین فرصت او را از سر راهش بردارد. در حالی که ربع و وحشت بر کشور حاکم شده بود، مأموران شهربانی با درایت و مباشرت سر تیپ محمد درگاهی (معروف به محمد چاقوکش)



رئیس کل شهربانی، در روز دوشنبه ۱۶ مهر ۱۳۰۷، مدرس را شب هنگام و به طرز بسیار زنده‌ای دستگیر کرده و چنانکه مطلوب رضاخان بود، به شهرستان دور افتاده خواف در جنوب شرقی استان خراسان تبعید کردند. ایشان حدود ۹ سال در این منطقه، بدون اینکه امکانی برای مراد و ملاقات با بستگان و اطرافیان‌اش داشته باشد، زندگی محقر و پر درد و رنجی را پشت‌سر نهاد و نهایتاً به دستور رضاخان به کاشمر انتقال یافت. در شب دهم آذر ۱۳۱۶ در پایان یک روز از ماه رمضان و در حالی که به‌انتظار افطار نشسته بود، مأمورانی از شهربانی او را در محل اقامت‌ش با چای مسوم کرده و سپس با عمامه‌اش وی را خفه نموده و ناخودانمر دانه به شهادت رسانیدند، هم‌اینک مزار او در کاشمر، زیارتگاه مردمان است…» در بخشی از «تنها در محراب»، در روایت یکی از فرازهای زیست اجتماعی و خدماتی مدرس، چنین می‌خوانیم: «آیت‌الله مدرس، روزی آیت‌الله سیدرضا فیروزآبادی و عده‌ای دیگر از رجال سیاسی را به منزل خود دعوت کرد و خطاب به آنان گفت شما به این حقوقی که از مجلس می‌گیرید نیازی ندارید، پول آن را جمع کرده و به وسیله آن بیمارستانی درست کنید، تا هم نام نیکی از شما باقی بماند و هم مردم از آن بهره‌مند شوند و در حق تان دعای خیر کنند… مدعین پیشهاد مدرس را قبول کردند و فیروزآبادی، مأمور این کار شد. باغی را در شهری را قرار متری یک قران خریدند و عده‌ای خیر نیز به جمع مزبور پیوستند. بخشی اول بیمارستان که احداث و آماده شد، مدرس پیشنهاد کرد که بیمارستان به نام فیروزآبادی نامگذاری شود، چون زحمات ساختمان آن به عهده وی بود. فیروزآبادی تا پایان عمر، در این بیمارستان به خدمت مشغول بود…»

■ **محمدرضا کائینی**

شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس، پیش و پیش از آنکه یک سیاستمدار زبده و کار آمد باشد، هستنی اندیشی قوی و صاحب مکتب بود. سوگمندها باید اذعان داشت که شخصیت علمی و نظری وی، همچنان در حجاب کارکرد سیاسی‌اش باقی مانده است!مقال پی آمده درصدد است تا با استناد به دیدگاه‌های شش تن از مدرس پژوهان به بازخوانی مهم‌ترین نظریه آن بزرگ، یعنی «موازنه عدمی» بپردازد. امید آنکه تاریخ پژوهان و عوموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **«موازنه عدمی»، یعنی نفی سلطه**

طبعاً در آغاز مقال، باید از نظریه موازنه عدمی آیت‌الله سیدحسن مدرس و مکتبی که سامان می‌دهد، تصویری روشن داشته باشیم. هرچند در مفهوم این نظریه میان پژوهشگران اختلافاتی نیز وجود دارد، اما این تفاوت‌ها کمتر به معنای جوهری آن که «نفی سلطه» باشد، تسمی یافته است. امیر حقیقت، مدرس پژوه، در باب معنا و خواستگاه این تئوری در اندیشه و زندگی مدرس آورده است: «حادثه‌ای در نجف، آغازگاه اندیشه‌موازنه عدمی بود. روزی مرحوم مدرس در بحبوحه قحطی آب، دید که انگلیسی‌ها در معبد آناهی‌تسا به حفاری مشغولند! از بیرون، این کار ممکن بود طلب خدمت یا علم بنمایند، اما در باطن، تابعیت سلطه قدرتی بیرونی بود. همین تجربه، ذهن او را متوجه لایه‌های پنهان تسلط کرد. اینکه گاه، سلطه در صورت خیر ظاهر می‌شود. از آن پس به تاریخ روابط دولت‌ها و ملت‌ها پرداخت و دریافت که سیاست باید بر اصل سلطه استوار شود. این خرده‌خادنه، نقطه عطفی شد: او از تجربه‌ای روزمره، پلی به نظریه‌ای عمومی زد و آن را مبنای فعالیت‌های سیاسی –اجتماعی خویش قرار داد. ممکن است برخی موازنه عدمی را انفعال ی‌انفی مطلق بنقدارند.

مدرس به قصد تطابق مصوبات مجلس با شریعت وارد این نهاد شد، اما هنگامی که دریافت زمینه‌ای برای انجام این کار وجود ندارد، باز بر کسی نمایندگی مردم را انتخاب کرد تا فو آئند مشروطه را اصلاح و از تندروی‌های مخرب افراطیون ممانعت به عمل آورد. وی بارها در مقام انجام وظیفه کشور را از تنگناها رهانید و بینش همکاران خود را ارتقا داد. وی سرانجام جان خویش را نیز فدی‌ه این هدف مقدس ساخت

تاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۸۵۲۳

هر گروه خدایی جدا فرض کند، به مجاز می‌رسد! اگر بنقدار خود ارزشمند است، ولی دیگری نه، برده‌داری را می‌پذیرد، اما اگر بداند همه آفریده یک خدا هستند، سلطه معنا ندارد و سخن از تعامل و نیک‌خواهی پیش می‌آید. مدرس در مواجهه جدی خویش با رضاخان با حقیقت سروکار داشت، نه با شخص. شدت عمل زمانی لازم است که عده‌ای سرطانی مجموعه‌ای را تهدید می‌کند. چنان‌که خداوند در مورد قوم لوط، با رأفتی قاطعانه عمل کرد. پس قاطعیت، منافاتی با عدمی بودن ندارد. مولا علی(ع) نیز با قاسطین و ناکشین و مارقین با شدت عمل ناشی از آگاهی و خیرخواهی مواجه شد. این را هم نباید ناگفته گذاشت که ما بیشتر شخص مدرس را ستایش کرده‌ایم تا اندیشه‌اش را. او را از زاویه‌های جزئی دیدیم نه با کلیت نظام فکری‌اش. باید پیشش او را نسبت به هستی فهمید تا گفتار و رفتار سیاسی‌اش معنای واقعی خود را پیدا کند…»

■ **در موازنه عدمی، مرزی میان دین و سیاست نیست**

موازنه عدمی، گفتمانی است که اساساً بر تجربه تاریخی استوار گشته و از دل آن برآمده است. هم از این روی بر آگاهی در این حوزه تأکید فراوان دارد. آیت‌الله مدرس بر این باور بود که تاریخ ایران و جهان واژگونه و در راستای میل و خواست زورمندان به نگارش درآمده و باید مورد بازنگری و بازنگاری قرار گیرد؛ ضمن اینکه اشراف بر وقایع گذشته نیز در انحصار تاریخ‌نگاران نیست و همه ملت باید از آن برخوردار باشند

شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس و چیستی مکتب «موازنه عدمی»

یک فیلسوف ژرف‌اندیش

که محبوب سیاست‌ورزی خویش شد!

به رسمیت بشناسد، گفت‌وگوی قدرت‌ها به گفت‌وگوی انسان‌ها تبدیل خواهد شد. از نگاه مدرس، بقا در آزادی معنا دارد، نه در تصادم سلطه‌ها!همین معناست که میراث فکری او را ماندگار ساخته است…»

■ **قاطعیت و شدت عمل، با موازنه عدمی جمع می‌شود**

ممکن است، تصور شود از آن روی که موازنه عدمی از نیک‌خواهی و همکاری منشأ گرفته است، دیگر نمی‌تواند شامل قاطعیت و شدت عمل باشد. به عبارت دیگر با توصیفاتی که برخی از این نظریه به ارانه می‌کنند، محتوای آن تنهااز «جمالیات» تشکیل یافته و «جلالیات» را فرو نهاده است، در حالی که اینگونه نیست و شارحان موازنه عدمی آن را رد می‌کنند. عادل مقصودیپر، مدرس پژوه در این خصوص معتقد است: «مدرس با مطالعه تاریخ و شناخت سقراط، بودا و حافظ دریافت که انسان‌های ماندگار، مشترک‌ابه‌شاخص‌های حقیقی حیات رسیده‌اند. سقراط از زندان گریختن را نپذیرفت، بودا سلطه ثروت را رد کرد و حافظ نیز عشق را اصل زندگی دانست. مدرس با نگاهی عارفانه، مسیر آنان را پی گرفت و حقیقت را در عشق به کل هستی دید. با این همه در فهم‌پهنه این اندیشه، باید ملاک تمایز حقیقت و مجاز را در عالم دریافت. بی‌تردید این ملاک عقلی است و نه سلیقه‌ای. مولانا می‌گوید: کار حقیقی نشانه عنایت خداست، هر گاه کار انسان با طبیعت و عشق آمیخته شود، حقیقی است و بی‌عشق، البته مجازی. عشق آتش حقیقت است که در وجود انسان زبانه می‌کشد. حافظ هم عشق را شرط شناخت هستی می‌داند. از نگاه مدرس، هر قدر انسان از عشق دور شود، وفارش مجازی‌تر می‌شود. همانطور که پیامبر اسلام(ص) را رحمة‌للعالمین خوانده‌اند، نه فقط رحمة‌للمسلمین. البته ممکن است این سؤال هم پیش بیاید که در سیاست، انسان به وسیله عقل باید چه چیز را حقیقی و چه چیز را مجازی بداند؟ پاسخ این است که هر گاه انسان چندخدایی شود، یعنی برای قلموشش جایی ندارد…»

■ **حاکمیت «رضاخان»، حاصل طراحی انگلیسی‌هاست**

موازنه عدمی، گفتمانی است که اساساً بر تجربه تاریخی استوار گشته و از دل آن برآمده است، هم از این روی بر آگاهی در این حوزه، تأکید فراوان دارد. مدرس بر این باور بود که تاریخ ایران و جهان واژگونه و در راستای میل و خواست زورمندان به نگارش درآمده و باید مورد بازنگری و بازنگاری قرار گیرد؛ ضمن اینکه اشراف بر وقایع گذشته نیز در انحصار تاریخ‌نگاران نیست و همه ملت باید از آن برخوردار باشند. قاسم تبریزی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این فقره اذعان دارد: «مدرس درک وقایع تاریخی را منحصر به مورخان نمی‌دانست. معتقد بود که مروچان دین و مدیران سیاسی جامعه نیز باید فهم تاریخی صحیح داشته باشند. سخن مشهورش این بود: اگر وعاظ، معلمان، نویسندگان و مورخان بخواهند خدمت واقعی به ملت کنند و از هوی و هوس به دور باشند

روزنامه جوان | شماره ۷۴۶۵

باید تاریخ را بفهمند. مدرس به نبود تاریخدانان واقعی اشاره می‌کرد و می‌گفت: هرودوت با نگاهی تحریف‌گر تاریخ‌ما را نوشت و اعتماد به گفته‌هایش دشوار است!او دید او مورخ باید با بینش موشکاف و سندشناسی، تاریخ را زنده و روزآمد کند. وی همچنین باور داشت که اگر فقه تاریخی و شناخت رجال و وقایع از روی بصیرت باشد، نویسنده و هنرمند می‌توانند ملت را در مسیر درست فکری و سیاسی قرار دهند. یکی از معضلات رسانه‌ها و سیاستمداران امروز، همین ناآگاهی از تاریخ و ابضا علل صعود و سقوط دولت‌هاست. مدرس با شناخت تاریخ جهان و پدیده استعمار آینه‌د ایران را پیش‌بینی می‌کرد و در این باره، شواهد زیادی وجود دارد. مدرس معتقد بود که مورخ باید سندشناس، رجال‌شناس و جریان‌شناس باشد و تاریخ را از دست واژگونه‌نمای نجات دهد. این اصول، همچنان تعیین‌کننده هستند. قبلاً اگر درباریان و چپ‌ها تاریخ را وفق منافع خود می‌نوشتند، امروز وظیفه ما بازنویسی آن است تا بالاخره حقایق آشکار شوند. مدرس در اوج اختناق رضاخانی بر همین نکته تأکید داشت و می‌گفت تاریخ نباید فقط شرح زندگی انسان‌ها باشد، بلکه باید عبرت و درس آموزی به همراه بیاورد. تاریخ‌نگاری مطلوب او با همین ملاک شناخته می‌شود. مدرس کتاب‌های سیاسی متعددی را در دوران تحصیل در اصفهان و نجف مطالعه کرده بود. از فارابی و ابن رشد گرفته تا افلاطون و ارسطو، اما بیش از همه سیاست را از زاویه دین و تجربه نهضت‌های پیشین و معاصر مانند مکتب‌ها و مشروطه می‌شناخت. درباره شکل نوین استعمار می‌گفت قدرت‌ها دیگر سرزمین نمی‌خواهند، منافع سرزمین را می‌خواهند!پیش‌بینی می‌کرد که آنهاروزی خواهند گفت خاک مال خودتان، ولی نفت و سنگ آهن و مس مال ما!این پیش‌بینی‌ها، چندی بعد عیناً در سیاست خارجی غرب تجلی یافت و مابه‌ازای عینی و خارجی پیدا کرد. در آغاز قرن چهاردهم شمسی، مدرس اظهار داشت که حاکمیت‌رضاخان حاصل طراحی انگلیسی‌هاست و نوعی تجدد ظاهری به ایران می‌دهد، تمدنی با قواره غرب‌زدگی و شعارهای بوچ!او گفت که مطبوعات، کتب و ترجمه‌های بی‌هویت، نسل آینده را از مسیر استقلال فکری خارج خواهند کرد و دیدیم که دست‌کم در چند دهه هم این اتفاق افتاد، هرچند که نهایتاً دوام نداشت. بعدها جلال‌ال‌احمد با کتاب‌های غرب‌زدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران، به نوعی همین تحلیل مدرس را بسط داد و به‌روز کرد…»

■ **مدرس در مجلس ماند که روند مشروطیت را اصلاح کند**

و سرانجام همان بهتر که نتیجه عملی موازنه عدمی را در کردار پایه‌گذار این مکتب و کتش و واکنش‌های وی رصد کنیم. مدرس به قصد تطابق مصوبات مجلس با شرع وارد این نهاد شد، اما هنگامی که دریافت زمینه‌ای برای انجام این کار وجود ندارد، بسا باز بر کسی نمایندگی را ترک گفت تا فو آئند مشروطه را اصلاح و از تندروی‌های مغرب‌افراطیون ممانعت به عمل آورد. وی بارها در مقام انجام وظیفه کشور را از تنگناها رهانید و بینش همکاران خود را ارتقا داد. وی سرانجام جان خویش را نیز فدی‌ه این هدف مقدس ساخت. دکتر موسی قاضی حنایی پژوهشگر معاصر در تبیین این فو آئند خاطر‌نشان ساخته است: «مدرس در اصفهان درس خواند و در نجف و سامرا، شاگرد آیات: میرزای شیرازی، آخوند خراسانی و شادت‌الله شهبیدمدرس وقتی این موضوع را دریافت از صحنه خارج نشد، بلکه در مجلس ماند تا باوش و زیرکی خود شرایط مشروطیت و کشور را اصلاح کند. او محلیشه می‌گفت: قانون وقتی صحیح است که مخالف مذهب نباشد. بی‌تردید، مدرس به وظیفه دینی خود کاملاً آگاه بود. او با تکیه بر قواعدی چون: خیرالموجوب‌دین و دفع افسد به فاسد، تلاش می‌کرد تا از نیروهای قابل اعتماد استفاده و وضع را کنترل کند. در آستانه کودتای ۱۲۹۹، می‌خواست که بسا باز گرداندن احمدشاه و همکاری نیروهای دینی و ملی، جلوی عاملان بیگانه بایستد. به رضاخان هشدار داد که از انگلیس جدا شود و حتی گفت اگر او آنها را رها کند، من او را می‌گیرم!هدف مدرس، استفاده از قدرت برای حفظ استقلال ایران بود، نه معامله و زدوبندهای رایج سیاسی. متأسفانه عده‌ای، برخی جهت‌گیری‌های او را به درستی درنیافتند. مدرس سیاستمداری شجاع و مسلط، اما سیاستش مبتنی بر پرهیزگاری و خویشنداری بود. مثلاً وثوق‌الدوله را به‌خاطر قرارداد ۱۹۱۹ کوئید، اما بعدها وی را برای مقابله با رضاخان به کار گرفت!چون در آن شرایط، چنین رویکردی می‌توانست به نفع ملت باشد. این انعطاف ناشی از تدبیر و مال‌اندیشی وی بود، نه فرصت‌طلبی. لغو کاپیتولاسیون در دوره رضاخان، نتیجه فشار مدرس بود، اگر چه این موضوع کمتر گفته می‌شود. با این حال استعمار با همکاری اطرافیان رضاخان، برنامه‌های وی را خنثی می‌کرد…»

شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس در میان هیئت‌رسمه مجلس چهارم